

گرامی داشت شهدا و ایستادگی ملت

یاد و خاطره امام شهید و همه شهدای ۴۰ روز دفاع جانانه ملت ایران در برابر تجاوز آشکار رژیم صهیونیستی و ایالات متحده را گرامی می‌دارم و به طور خاص از فرماندهان شهیدم، از چهره‌هایی که در این مسیر ثابت قدم ایستادند و سرافرازانه به شهادت رسیدند، رزمندگانی که گمنام بودند و در این مسیر به شهادت رسیدند و نامی از آن‌ها نیست، ملتی که زیر این بمباران‌ها مجروح و شهید شدند، خساراتی به آن‌ها وارد شد، شهدای مظلوم‌مان در مدرسه شجره طیبه میناب، شهدای مظلوم‌مان در لار و جاهای مختلفی که وجب به وجب خاک این کشور، در این دفاع جانانه ۴۰ روزه - بهتر است بگوییم بیش از ۴۰ روز و تا همین لحظه - بودند و ایستادند، گرامی می‌دارم.

مقدمه‌ای برای طرح مسائل و پرسش‌ها

با توجه به محدودیتی که در وقت دارم، مقدمه‌ای را عرض می‌کنم؛ بعد در خدمت شما خواهم بود درباره مسائل و پرسش و پاسخ‌هایی که احیاناً هست، گره‌هایی که بعضاً در جلسات، محافل، در کف خیابان، اجتماعات مطرح می‌شود و نمی‌توان به صورت عمومی پاسخ داد، در خدمت شما خواهم بود.

ساحت‌های بحث و ضرورت آگاهی

مطلب اول و برش اولی که دارم، ناظر به این مسئله است که پیش‌فرض ما از نوع مواجهه‌ای که با دشمن داشتیم چگونه بوده؟ ما در اینجا در چند ساحت با هم صحبت می‌کنیم. ساحت اول، ساحتی است که خودمان، باید از لحاظ فکری، از لحاظ محتوایی، طرف مشورت قرار بگیریم و به نمی‌شود گفت نسبت به مسائل و موضوعات مطلع باشیم؛ و آگاهی خودمان موضوعیت دارد.

اثرگذاری بر مخاطب و تبدیل فهم به ادراک عمومی

ساحت دوم، اثربخشی‌ای است که روی مخاطب داریم. ساحت سوم، این است که آنچه که موضوع، نگرش و دیدگاه ماست، ناظر به مسئله، باید خوانش عمومی جامعه بشود. یعنی صرف اینکه من این را بدانم، یا صرفاً به مخاطبی منتقل کنم که فقط او بداند، امروز اولویت نظام و انقلاب نیست. اولویت امروز نظام و انقلاب این است که ادراک ما و تشخیص درست ما از مسئله و فهم‌مان نسبت به مسائل، باید به فهم عمومی تبدیل شود.

نمونه‌ای از مطالبه رهبری برای عمومی‌شدن گفتمان

برای مثال، سال گذشته در دیدار رهبری معظم انقلاب اسلامی با دانشجویان، یکی از دانشجویان خیلی خوب صحبت کرد. مطلب و محتوایش هم واقعاً منسجم بود و دقیق هم بود. وقتی که مطالبش تمام شد، امام شهید ما فرمودند که این حرف‌هایی که شما می‌زنید، خیلی حرف‌های خوبی است، ولی چرا این حرف‌های شما حرف دانشگاه نیست؟ چرا حرف عموم دانشگاه نیست؟ این خیلی نکته مهم و کلیدی‌ای است و به نظرم رمز پیشروی گفتمان انقلاب اسلامی در بزنگاه‌های کلیدی این است که ایده ما، نگاه ما و نگرش ما نسبت به مسائل، دیدگاه عمومی و نگرش عمومی باشد؛ مبتنی بر خوانش انقلاب اسلامی باشد، جزیره‌ای نباشد، قائل به یک طیف و گروه خاص نباشد.

از منطق دفاع تا راهبردهای عبور از شرایط پیچیده

چطور منطق دفاع از کشور در ۴۰ روز به منطق عمومی جامعه تبدیل شد و وقتی که وارد میدان نبرد شدیم و این مسائل را به عینه لمس کردیم و حس کردیم، اکثر جامعه با ما همراهی کردند؟ چطور ایجاد شد؟ این را به عنوان یک نمونه در نظر بگیریم و به ساحت‌ها و موضوعات دیگر تسری بدهیم. بی‌اعتمادی به رسانه‌های بیگانه، اعتماد به مراجع داخلی و مرجعیت‌بخشی به چهره‌های خودمان در داخل، اعتماد حداکثری و همگرایی حداکثری در داخل و بی‌اعتمادی حداکثری به دشمن؛ این‌ها صرفاً شعار یا یک تذکر نیست، این‌ها راهبردهای کلان برای عبور نظام و انقلاب از پیچ‌های سخت و حساس و شرایط پیچیده است.

پیروزی یا ضعف؟

مسئله اول این است: پیروز این میدان نبرد چه کسی بوده است؟ ما بوده ایم یا دشمن؟ اگر ما هستیم، قوه تحلیل ما در مواجهه با مخاطب باید مبتنی بر یک کشور پیروز و کشور قدرتمند در برابر دشمن باشد. اگر پیش فرض ما ضعف و باخت باشد، اگر کشور در پیش فرض ما از موضع پایین دیده شود، نوع نگاه ما، نوع اداره کشور ما، نوع سخنرانی ما و نوع اظهار نظر ما از سر ضعف می شود و کشور را به سمت ضعف می بریم.

نقد نگاه از موضع ضعف

بخشی از گلایه ای که امروز امت حزب الله و مردم نسبت به اظهارات آقای پزشکيان دارند، به همین مسئله برمی گردد. پیش فرض ایشان چیست؟ از چه منظری دارد نگاه می کند؟ آیا کشور را در قله اقتدار می بیند یا کشور را در حضيض ذلت می بیند؟ اگر پیش فرض من پیروزی کشور و پیروز بودن ما در میادین نبرد و مواجهه با دشمن باشد، جور دیگری صحنه را تحلیل و تفسیر می کنم.

خطاب به همه جریان ها

این حرف فقط خطاب به آقای پزشکيان نیست. این حرف متوجه بعضی از بچه های بسیار انقلابی ما هم هست که از وضعیت نبرد در میدان جنگ در این ۴۰ روز گله مندند. می گویند: «این چه مدل جنگیدنی بود؟». پس نباید فقط یک سمت را دید؛ سمت دیگری هم وجود دارد.

مرز میان تحلیل شخصی و قرائت حاکم

وقتی حد انتظار و حد خواسته های خود را بر مبنای تحلیل خودت مطرح می کنی، گلایه ای به تو نیست؛ تو تشخیص دادی و با دید و نگاه و تحلیل خودت صحنه را می بینی. من تو را متهم نمی کنم. اما وقتی قرائت خودت را می خواهی به قرائت حاکم بر کشور تبدیل کنی، اینجا جای گلایه است، اینجا جای مواجهه است و اینجا جای تذکر است.

خطر مکمل شدن با روایت دشمن

به همان دلیلی که من نسبت به نگاه و جریان واگرا بسیار حساس و محکم هستم، نسبت به عزیزانی هم که دستاوردهای کشور و آورده های کشور را حداقلی می بینند و با دست پایین نگاه می کنند حساس هستم؛ کسانی که تمرکزشان بیشتر بر گفته های رقیب است تا گفته های چهره های داخلی ما. به آن ها می گویم: شاید در بعضی جاها درست هم بگویند، اما گفته شما مکمل حرف دشمن ماست. شما می گویند ما آن طور که باید نجنگیدیم؛ خب ترامپ هم همین حرف را می زند.

روایت توانمندی در میدان نبرد

ما درست جنگیدیم. ما در حد توان جنگیدیم. ضربه زدیم؛ ضربه ای که ما در این ۴۰ روز به دشمن خود زدیم قابل قیاس نیست. شاید شما بگویید این حرف های تکراری است و بارها در تلویزیون شنیده ایم، اما سؤال این است: آیا قرائت عمومی جامعه امروز همین است؟ آیا در محافل، در میدان ها، در جلسات، در محافل خانوادگی و در کلاس درس، ذهن جامعه ما همین را می بیند؟

ضرورت شکل گیری گفتمان «ایران پیروز»

اینکه ایران در این جنگ پیروز شده، هنوز تبدیل به یک گفتمان نشده است. ما دفاع کردیم، اما گفتمان «ایران پیروز» هنوز حاکم نشده است. در لایه مظلومیت ایران، همه با هم همدرد هستیم. هر سوژه نوستالژیک یا ناراحت کننده ای را مطرح کنیم، همه با هم همراه می شویم. اما وقتی به برخی موضوعات می رسیم، مثلاً اینکه ما پایگاه های آمریکایی در منطقه را زدیم، می بینیم همه با ما همراه نیستند.

اختلاف در تحلیل خودی

وقتی دشمنی و برنامه آمریکا را مطرح می کنیم، همه می گویند بله، این ها آدم کش هستند و دشمن اند. اما وقتی به خودمان می رسیم و می خواهیم خودمان را تحلیل کنیم، می بینیم اختلاف ها زیاد می شود. این افتراق در نگاه های کلان و تفرق در افق های بلند، در میدان عمل گاهی ما را در برابر هم قرار می دهد.

روایت رهبر از پیروزی در نبرد

اگر امروز آقای شهید ما بودند و ما در محضرشان بودیم و قرار بود بعد از این دفاع جانانه سخنی بفرمایند، آیا غیر از این بود که می‌گفتند ما در این جنگ پیروز شدیم؟ حتماً همین را می‌گفتند. مگر ما در دفاع دوازده‌روزه غیر از این دیدیم؟ چرا آقا بعد از دفاع دوازده‌روزه مکرراً تأکید می‌کردند که بر روایت پیروزی و روایت نبرد تأکید کنید، آن را بگویید، ثبت کنید و در تاریخ بنگارید؟

تجربه دفاع مقدس و روایت کلان پیروزی

ما در هشت سال دفاع مقدس در برابر غرب و شرق جنگیدیم. در برابر رژیم بعث جنگیدیم. چند عملیات را پیروز شدیم، چند عملیات ضربه خوردیم و چند عملیات شکست خوردیم؟ کجاها پیشروی داشتیم و کجاها عقب‌نشینی داشتیم؟ وقتی روایت کل تاریخ هشت سال دفاع مقدس را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم فراز و فرود دارد؛ اما وقتی افق کلان را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم پیروزی مطلق است.

اهمیت ثبت تاریخ دفاع

عزیزانی که در آن دوره و در آن شرایط بودند، اگر قرار بود با قرائت امثال من مهدی عباسی‌مهر یا دیگران صحنه را نگاه کنند، چگونه تاریخ را می‌نوشتند؟ آیا باید هشت سال دفاع مقدس را با پیروزی ببینیم یا با تردید و تشکیک؟ رهبر چرا بر بحث تاریخ انقلاب و تاریخ دفاع مقدس این قدر حساس بودند؟ برای اینکه این تاریخ، عقبه و پشتوانه کشور است. تا صد سال، دویست سال و سیصد سال آینده به آن ارجاع داده می‌شود.

واقعیت‌های جنگ در کنار روایت پیروزی

در هشت سال دفاع مقدس می‌دانیم که مثلاً در تک عراق چه اتفاقی افتاد، می‌دانیم قطعنامه ۵۹۸ چه بود، می‌دانیم در دو سال آخر جنگ فاو را از دست دادیم، می‌دانیم در روزهای پایانی پس از تصویب قطعنامه ارتش صدام تا نزدیکی دزفول و اهواز پیش آمد. می‌دانیم در کربلای چهار چه اتفاقی افتاد و در جزیره مجنون شمالی و جنوبی چه رخ داد و چند فرمانده جنگ ما شهید شدند. با همه این واقعیت‌ها، وقتی کل صحنه را می‌بینیم باز می‌گوییم ما پیروز آن میدان نبرد بودیم.

دستاوردهای ماندگار پیروزی

دستاوردهای این پیروزی در هشت سال دفاع مقدس را بیش از سه دهه در برابر چشم خود دیده‌ایم. آثار آن را همین الان هم می‌بینیم؛ در صحنه نبرد، در عرصه علم و فناوری و در جایگاه‌های مختلف.

اهمیت روایت پیروزی در نبردهای راهبردی

تأکید بر پیروزی ما در این نبردهای راهبردی و کلان در برابر قوی‌ترین ارتش‌های دنیا، در برابر پیچیده‌ترین سازمان‌های رزم دنیا یعنی رژیم صهیونیستی و ایالات متحده - آن هم با همه نداشته‌ها و محدودیت‌ها - چیز کوچکی نیست. اما سؤال این است که چقدر روایتگر این مسئله هستیم؟

اراده و ایمان؛ رمز اقتدار ایران

چون نباید تصور کنیم اگر پیش فرض ما پیروزی است، دیگران هم همین تصور را دارند. ممکن است کسی بگوید همه آنچه انجام دادیم به اندازه یک تار موی حضرت آقا نمی‌شود. بله، من هم این را قبول دارم؛ هیمنه غرب در برابر یک ثانیه عمر حضرت آقا هیچ نیست. اما دستاورد برادر رزمنده ما در میدان نبرد هم نباید دست‌کم گرفته شود.

چهل روز مقابله با قدرتمندترین ارتش دنیا چیز کوچکی نیست. رؤسای جمهوری که برای خودشان بمب اتم دارند می‌گفتند برآورد ما این بود که شما در ۲۴ تا ۴۸ ساعت اول از بین می‌روید. اما ما از بین نرفتیم؛ ماندیم و با همه نداشته‌ها ایستادیم. این رمز اقتدار جمهوری اسلامی ایران در برابر دشمن بود.

همه این اقتدار فقط در بمب و موشک و توان موشک‌های بالستیک یا در توان نیروهای هوافضا و نیروی دریایی خلاصه نمی‌شود. پاسخ روشن است: این‌ها همه ماجرا نیست. آنچه اصل ماجراست، اراده و ایمان ملت ایران در قرن بیست‌ویکم است؛ اراده‌ای که نشان داد با همه نداشته‌ها هم می‌توان در برابر آمریکا ایستاد.

ادبیات دینی و اعتقادی؛ اصل جدی ایستادگی

در اینجا ادبیات دینی و اعتقادی و باوری یک اصل جدی است. آنچه رمز موفقیت ماست در برابر همه آن داشته‌هاست، صرف امکانات و تجهیزات نیست. امکانات و تجهیزات را خیلی از کشورهای دیگر دنیا هم بیش از ما دارند، اما جرئت نمی‌کنند حتی فکر کنند که با آمریکا بجنگند؛ اما ما توانستیم بجنگیم.

جرئت ایستادن در برابر آمریکا با اراده برخاسته از ایمان

چه کسی جرئت دارد در برابر آمریکا این همه مدت تنگه هرمز را ببندد؟ هیچ قدرتی این جرئت را نمی‌تواند داشته باشد. تنها قدرتی که می‌تواند این کار را بکند، یا مستظهر به یک قدرت عظیم است یا مستظهر به خداست. ما که از قدرت عظیم نظامی در برابر آمریکا بی‌بهره‌ایم؛ واقعاً بی‌بهره‌ایم. اصلاً قابل قیاس نیستیم. از هر مسیری نگاه کنیم و هر درصدگیری‌ای انجام بدهیم، این را می‌بینیم.

چه چیزی باعث شده؟ همان جمله طلایی حضرت امام، همان جمله طلایی اول انقلاب: «به نام خدای قوی‌تر از ناوهای هواپیمابر آمریکا». این اراده، اراده اصلی ماست؛ این مغز و این سرشت اصلی ماست. آن چیزی که ما را از یک شیعه مناسکی تبدیل می‌کند به یک شیعه انقلابی، نقطه اصلی و کلیدی ماست.

محور سخن: روایت پیروزی

رمز امروز صحبت من در هیئت سیدالشهدا، پرداختن از این زاویه در برابر دشمن است. اشاره‌ام از این زاویه است. ما در روایت پیروزی کم‌کاری می‌کنیم. این واقعیتی است که من در صدا و سیما می‌بینم، در محافل مان می‌بینم، در رسانه‌های غیررسمی می‌بینم.

وظیفه همگانی در بازگویی پیروزی

من به عنوان مهدی عباسی مهر وظیفه دارم، تو هم به عنوان برادر و خواهر من در این مسئله وظیفه داری؛ به اندازه خودمان روایتگر پیروزی باشیم. عیبی ندارد، اشکالی ندارد، ولی باید بگوییم. مگر شوخی‌بردار است که ایران به تمام پایگاه‌های آمریکا در منطقه حمله کرده و پایگاه‌های آمریکایی را زده است؟ آقایان، خانم‌ها، خیلی‌ها جرئت تهدید آمریکا را هم ندارند. زدن پایگاه آمریکایی مگر شوخی‌بردار است؟ ما این کار را کردیم و این اتفاق با اراده و ایمانی که در دل بچه‌های مان بود افتاد.

نکته دوم، همین اصل تأکید بر پیش‌فرض پیروزی است. اگر من این پیش‌فرض ایران پیروز را قرار بدهم، جامعه‌ام را جور دیگری جلو می‌برم. اما اگر پیش‌فرضم را ایران ضعیف، ایران منفعل، ایران کم‌کار، ایران در آستانه ورشکستگی ببینم، اصلاً جامعه‌ام کولاپس (فروپاشی) می‌کند؛ همه درجا زمین می‌خوریم.

خطاب به جریان تبلیغ

می‌دانم همین الان احتمال دارد خیلی از شما بگویید: «برو این‌ها را به رئیس‌جمهور بگو.» اما من الآن دارم با مهم‌ترین رکنی حرف می‌زنم که رهبر شهیدم در دیدار با مبلغین به آن اشاره کرد؛ همان که گوشه ذهن‌تان هست که آقا چه تأکیدی بر جریان تبلیغ داشت، برای بقای اسلام و برای بقای جمهوری اسلامی. من با این رکن دارم حرف می‌زنم. این رکن می‌تواند این موضوع و این مسئله را تبدیل به گفت‌وگو عمومی کند.

ضرورت اصلاح پیش‌فرض‌های عمومی جامعه

من در هیئت‌های حزب‌اللهی و انقلابی هم که می‌روم، در هیئت‌های مختلف می‌بینم پیش‌فرض‌ها این نیست. پیش‌فرض‌های عمومی جامعه باید مبتنی بر این باشد. آن وقت اراده جامعه متفاوت می‌شود، حرکت عمومی جامعه متفاوت می‌شود. این نکته اول: پیروزی، پیروزی، پیروزی. مبتنی بر یک ایران فاتح باید آینده ایران را بسازیم.

چیستی و چرایی ما در بزنگاه‌ها

گزاره دوم، چیستی و چرایی ما در مواجهه با مسئله است. این هم نکته مهمی است. من به عنوان یک بچه شیعه، مسلمان و انقلابی، در این بزنگاه‌های کلیدی چه هستیم، در چه جایگاهی‌ام و چه وظیفه‌ای دارم؟

خطر ماندن در مقام صرفاً پرسشگر

بدترین اتفاق ممکن این است که ما در مقام صرفاً یک پرسشگر قرار بگیریم. آنچه من را اینجا وادار کرد، اصلاً به من انگیزه داد که به خدمت شما برسم، همین یک اصل کلیدی است. اسلامی که ما داریم از آن حرف می‌زنیم، اسلام ناب، اسلامی که می‌بینید رسول‌الله با تعدادی آدم محدود تبلیغ دین را در مکه یا جاهای دیگر پیش می‌برد، اسلامی که این شرایط و همه این سختی‌ها را پشت سر گذاشته، آیا با آدم‌های صرفاً پرسشگر پیش رفته است؟ با آدم‌هایی که جلوی هر جمله‌ای علامت سؤال می‌گذارند؟

رمز شکست در بزنگاه‌های تاریخی

آیا رمز شکست‌های ما در بزنگاه‌های تاریخی تاریخ اسلام غیر از این بوده که مشی عمومی جامعه دینی و جامعه اسلامی آن زمان این شده که: «چرا؟ به چه دلیل؟ چرا این‌طور شد؟ آقا چرا آن‌طور شد؟» به نظرم این بدترین نقطه‌ای است که اگر بخواهیم در آن قرار بگیریم، گرفتار آن می‌شویم. البته همه‌مان در آن نیفتاده‌ایم، ولی دارد تبدیل به یک فرهنگ می‌شود.

چرا امضا شد؟ چرا امضا نشد؟ چرا دارد امضا می‌شود؟ چرا این دارد این را می‌گوید؟ چرا نگفت؟ این‌ها را بگذار کنار. او دارد کار خودش را می‌کند؛ من و تو داریم چه کار می‌کنیم؟ اینکه چرا حسین رفت، چرا نرفت، چرا این حرف را زد، چرا آن حرف را نزد، چرا رفت در قتلگاه، چرا این اتفاق برای خانواده‌اش افتاد؛ همه این چراها را ما همین الآن هم می‌توانیم بگوییم. اما ماندن در این چرایی و در این چیستی، باعث کند شدن ما، باعث درجا زدن ما و باعث متوقف ماندن ما می‌شود.

عبرت گرفتن، نه تماشاگر ماندن

باید یک نگاه تاریخی به مسائل داشته باشیم تا عبرت بگیریم و گذشته را تکرار نکنیم. اما اگر قرار باشد همان فرهنگی را که یک عده تماشاگر در طول تاریخ اسلام داشته‌اند، بخواهیم تکرار کنیم، فاتحه اسلام و دین و ارزش‌های الهی را با هم خوانده‌ایم. در واقع همان اتفاقی که ظهر عاشورا رخ داد، همان اتفاق می‌افتد.

نقد تبدیل شدن همه به کارشناس

ما همه جامعه‌شناس، نظریه‌پرداز، بررسی‌کننده و کارشناس می‌شویم. این غلط است. پرداختن به پدیدارشناسی مسئله مهم است، اما ماندن در پدیدارشناسی غلط است.

ضرورت همراهی با حرکت جامعه و سیاست

جریان عمومی جامعه و جریان سیاسی در حال حرکت است. امروز که ما داریم با هم صحبت می‌کنیم با هفته پیش فرق می‌کند. آرایش سیاسی و انتخاباتی دارد در کشور شکل می‌گیرد. افراد دارند با زاویه و عینک نگاه و نگرش سیاسی مسائل را می‌بینند. اگر قرار باشد من و تو هنوز قبل از ۹ اسفند مانده باشیم، فاتحه‌مان خوانده است. این همه اتفاق در کشور افتاده است.

من اینجا یک وظیفه ذاتی دارم؛ وظیفه‌ای که عباسی‌مهر بگوید نیست، وظیفه ذاتی‌ای است که امام من و مقتدای من، که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بوده، و امام شهید من، به عنوان کسی که دیدگاه‌ها و نظریات امام راحل را تبدیل به یک نرم‌افزار و یک مسیر روشمند کرده، برای من ابلاغ کرده است.

مسئولیت مشترک حوزه، دانشگاه و مدرسه

چه مایی که در حوزه هستیم یا در دانشگاه هستیم، چه آن کسی که در مدرسه یا دانشگاه درس می‌خواند، یک وظیفه ذاتی داریم. اگر قائل به این هستیم که دانشگاه مبدأ همه تحولات است، اگر قائل به این هستیم که اصول و ارزش‌های اسلامی اصول قطعی است و باید بر روی آن ایستادگی کرد، اگر همه این‌ها را مسیر اصلی خودمان می‌دانیم، باید مکرراً بر این اصول تأکید کنیم.

تبدیل اصول به گفتمان و مطالبه عمومی

و از همه این‌ها مهم‌تر این است که این اصول را به یک گفتمان، به یک حرف عمومی، به یک مطالبه عمومی تبدیل کنیم.

من و شما ۲۰۰ نفر، ۳۰۰ نفر یک حرفی را بزنی و ۷۰ میلیون نفر یک حرف دیگر را بزنند؛ فایده‌اش چیست؟ اگر من یک نفر بتوانم حرف خودم را تبدیل کنم به حرف هفتاد میلیون نفر، شصت میلیون نفر، بیست میلیون نفر، حتی پنج میلیون نفر، آن وقت می‌توانم یک حرکت عمومی ایجاد کنم.

اشکالی که ما ذاتاً در مسائل سیاسی کشور، در ادوار مختلف و در انتخابات‌ها گرفتار آن شده‌ایم و ضربه‌اش را هم خورده‌ایم، همین است. خودمان حرف خوب می‌زنیم، دیدگاه‌هایمان هم دیدگاه‌های خوبی است، اما این دیدگاه‌ها تبدیل به گفتمان عمومی و مطالبه عمومی نمی‌شود. در مقابل، حرف‌های رقیب تبدیل به مطالبه عمومی می‌شود. از همین منظر، سر بزنگاهی که باید نتیجه را برداشت کنیم، ضربه می‌خوریم. چیزی جلوی چشم ما رقم می‌خورد که برخلاف باور ما و برخلاف خواسته ماست؛ و طبیعتاً ضربه بدی هم می‌خوریم.

جمهوریت؛ شعاری که باید هزینه‌اش را پذیرفت

اگر قبول کردیم که «جمهوری اسلامی ایران» هستیم، اگر قبول کردیم که رکن تصمیم‌گیری مردماند، آن وقت باید هزینه‌هایش را هم بدهیم. هزینه‌اش چیست؟ هزینه‌اش این است که جلوی چشم‌تان می‌بینید طرف راحت می‌آید حرف می‌زند؛ چرا؟ چون خودش را مستظهر به رأی مردم می‌داند.

«جمهوریت» صرفاً شعار نیست. نباید انتظار داشته باشیم رهبری در برابر جمهوریت کودتا بکند. نباید انتظار داشته باشیم که رهبری در برابر صندوق رأی ایستادگی صددرصدی بکند. آثار این نگاه را شما در برجام دیدید. همین چیزی هم که در این ایام داریم می‌بینیم، متأثر از همین فضا است.

آفت شب امتحانی بودن در کار سیاسی و فرهنگی

کل پروسه انتخابات و کل مسئله نظر مردم در جوامع حزب‌اللهی ما، معمولاً در دو هفته مانده به انتخابات ریاست‌جمهوری خلاصه می‌شود. اصلاً در طول سال کاری نداریم که نگاهی که الان داریم مطرح می‌کنیم، اگر امروز این بذر را بکاریم، می‌تواند تبدیل به یک نهال شود و در موسم انتخابات مثل یک درخت تنومند به کار بیاید.

همه‌اش در لحظه‌ایم؛ همه‌اش در عملیات‌های لحظه‌ای، شب عملیاتی، شب امتحانی هستیم. این‌ها انتقادهایی است که اول از همه به خودم می‌کنم. به خودتان و به خودمان برنخور. ما باید در طول سال درباره مسائل‌مان حرف بزنیم.

ضعف گفتمان‌سازی در دانشگاه

ایده‌های انقلاب اسلامی امروز گفتمان عمومی در دانشگاه نیست. بچه حزب‌اللهی در دانشگاه شاید ده نفر باشد و همان هم دارد یک حرف تکراری می‌زند. این جمله آقا همیشه مثل زنگ در سر من می‌خورد که: «این حرفی که شما می‌زنید، حرف خیلی خوبی است، ولی حرف دانشگاه نیست.»

بر همین پایه و مبناست که آقا به بچه‌ها می‌گویند: ارتباط شما در دانشگاه‌ها کم شده، مرجعیت شما در دانشگاه‌ها کاهش پیدا کرده است. این حرف‌ها مبتنی بر همان منطقه فکری و همان تحلیلی است که شهید آقا و دیگران هم بر آن تأکید داشتند.

من باید گفتمان‌های اصیل انقلاب اسلامی را در دانشگاه‌ها تعریف کنم.

از «نه» گفتن تا ارائه بدیل ایجابی

نکته سوم این است: این گفتمانی که ما داریم مطرح می‌کنیم، آیا صرفاً سلبی است؟ وضعیت ما در حوزه سلب، بد نیست. «نه به سلطه»، «نه به وابستگی»؛ ببینید، ما «نه» را راحت می‌گوییم. مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر اقتصاد لیبرال، مرگ بر اقتصاد سرمایه‌داری، مرگ بر اقتصاد بازار. خیلی خوب، این مرگ‌ها را گفتی؛ آقا، زنده باد چه؟ ایده تو چیست؟ سلبش را گفتی، ایجابش چیست؟

آن چیزی که در نقطه مقابلش داریم — و حتماً هم داریم — این است که آیا آن را فرآوری کرده‌ای؟ آیا توانسته‌ای به یک محتوای درخور و قابل استفاده تبدیلیش کنی که نسل جدید بتواند با آن ارتباط برقرار کند؟

مقاومت؛ یک منطق، نه یک واکنش

ما بارها مثلاً در بحث وابستگی در جلسات و محافل مختلف حرف می‌زدیم و می‌گفتیم در نقطه مقابل وابستگی، مقاومت است. گفتمان وابستگی داریم و گفتمان مقاومت. در یکی از جلساتی که در محضر حضرت آقا بودیم، ایشان تصریح کردند که آنچه ما بر مقاومت تأکید می‌کنیم، صرفاً سلب چیز دیگری نیست. مقاومت منطق دارد، ایده دارد، مدل دارد. ما با مقاومت می‌توانیم زندگی کنیم. ما می‌توانیم کشور را اداره کنیم. گفتمان مقاومت، گفتمان قهقرا نیست؛ گفتمان بدبختی نیست؛ گفتمان «نداریم» نیست.

ببینید، چون ما فقط سلبش را می‌گوییم، طرف مقابل هم می‌گوید: «تو که در برابر این ایده‌ای نداری.» بعد تو را می‌برد زیر پرس، یک‌سره می‌زند، برچسب می‌زند و محدودت می‌کند.

اقتصاد مقاومتی؛ مدلی علمی و قابل اجرا

یادم نمی‌رود — این را به نقل از خود فردی که در محضر آقا حاضر شده بود می‌گویم — یکی از اساتید برجسته اقتصاد ایران، که الآن به رحمت خدا رفته است، می‌گفت: من خدمت آقا رفتم و دلسوزانه عرض کردم: «حضرت آقا! شما این قدر از اقتصاد مقاومتی سخن می‌گویید، اما در دانشکده‌های اقتصاد ما این را قبول ندارند. این اقتصاد مقاومتی که شما می‌گویید، از نظر آن‌ها یک شبه‌علم است. می‌گویند اقتصاد معلوم است؛ اقتصاد مکتب شیکاگوست، فلان مکتب است، از این ایسم‌ها درمی‌آید. مدل‌های اقتصادی دنیا مشخص‌اند، این چیزی که شما می‌گویید مدل نیست.»

در جواب آقا فرموده بودند: «من کاری ندارم که آن‌ها چرا این حرف را می‌زنند؛ حتماً خودشان وابستگی به آن گفتمان‌ها دارند. اما اقتصاد مقاومتی مدل است؛ قابل اجراست و کاملاً علمی است.»

باز هم ایشان عرض کرده بود که: «نه آقا، این تعبیر شبه‌علم را خیلی درباره آن به کار می‌برند، مخصوصاً این جریان غرب‌گرا زیاد از آن استفاده می‌کند.»

پاسخ آقا این بود که: «ببینید، من الآن نمی‌خواهم تفصیل بدهم که علم هست یا شبه‌علم؛ اما به شما می‌گویم که این منطق علمی دارد. اگر منطق علمی نداشت، آمریکا خودش آن را اجرا نمی‌کرد. آقای دکتر، آنچه ما اینجا به عنوان اصول، ارکان اصلی و سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی ابلاغ کردیم، بخش زیادی از آن را ایالات متحده اجرا کرده و به این نقطه رسیده است.»

خود آن استاد گفته بود: «دیگر دهانم بسته شد و چیزی نگفتم.»

استقلال؛ ارزشی که برای ما هم حق است

اگر استقلال کشور و خود لفظ استقلال یک امر مذموم است، پس چرا بیانیه شکل‌گیری ایالات متحده، «بیانیه استقلال» است؟ خودش در برابر چه ایستاده است؟ مگر غیر از استعمار انگلیسی و اسپانیایی و امثال آن؟ یا قرار است آنچه ارزش ذاتی دارد، خوب‌هایش برای آن‌ها باشد، اما برای ما نباشد؟

پس ما منطق داریم. همه‌چیز صرفاً با قیاس، نفی و شعار جلو نمی‌رود. خیلی از این حرف‌ها را می‌شود به خودشان برگرداند و از خودشان پرسید.

مقاومتی که در میدان اثبات شده است

منطق ما، خودش را در میدان اثبات کرده است. اگر این منطق جواب نمی‌داد، ما بیست و چهار ساعت هم در برابر آمریکا دوام نمی‌آوردیم. چهل روز که سهل است، الآن بیش از صد روز است که در برابر آمریکا دوام آورده‌ایم. ما هنوز جنگ را خاتمه نداده‌ایم. شرایط، شرایط بسیار جدی‌ای است. چیزی عوض نشده است. ما زیر شدیدترین فشارها هستیم و هر از گاهی هم درگیری داریم.

پس این را در گوشه ذهن‌مان داشته باشیم که ما صرفاً در مبنا و نظریه خودمان دنبال نفی دیگران نیستیم — هرچند نفی دیگران در جای خود لازم و واجب است — بلکه حتماً برای دیدگاه‌های خودمان ایده و حرف داریم.

ما در بحث آزادی در اسلام حرف داریم؛ در بحث استقلال کشور حرف داریم؛ در بحث مردم‌سالاری دینی حرف داریم؛ در بحث دستاوردها و داشته‌های کشور حرف داریم. و این‌ها را نشان داده‌ایم.

ما در مسیر «شدن» هستیم

موضوع چهارم این است که ما در مسیر شدن هستیم. من این مطالب را از این زاویه عرض می‌کنم و واقعاً هم حرف‌هایم دلی است. می‌شد از زاویه دیگری وارد شد؛ خیلی راحت و فرمالیته جلسه را با چند پرسش و پاسخ و ارجاع تمام کرد. اما من این را یک فرصت مغتنم می‌دانم؛ چون شماها را در خط مقدم دفاع از اسلام و ارزش‌های اسلامی می‌دانم و به فرموده امام خودم، شما را از سرمایه‌های اصلی اسلام می‌دانم. تبلیغ، رکن اصلی است و ما هم خودمان را سرباز کوچک این عرصه می‌دانیم. از این زاویه دارم عرض می‌کنم.

اصل کلی: دفاع از اصول و ارزش‌های انقلاب

در بخش بعدی، با در نظر گرفتن همه محورهای قبلی و همه آن موضوعات و ارکانی که به آن اشاره کردیم، یک اصل کلی داریم: تا جایی که می‌توانیم از اصول و ارزش‌های انقلاب و نظام جمهوری اسلامی دفاع کنیم. منطق ما باید منطق دفاعی باشد.

منطق تهاجمی گرفتن، ژست انتقادی گرفتن، یا رویکردهای خاص و متفاوت داشتن، کار سختی نیست. انسان می‌تواند در یک چشم بر هم زدن تبدیل به یک سلب‌ریتی در فضای مجازی شود؛ یک ویدئو منتشر کند و یک میلیون بار دیده شود. این کار خیلی سختی نیست. اما دفاع کردن از انقلاب و از نظام جمهوری اسلامی، در شرایطی که امامت از تو چنین چیزی خواسته، امام شهیدت از تو خواسته، و از بالا و پایین و چپ و راست هم ممکن است تو را بزنند، کار دشوارتری است.

دفاع غیرجناحی و حضور در میدان عمل

منطق ما چیست؟ دفاع از نظام و انقلاب. دفاع از نظام انقلاب اسلامی حتماً هزینه دارد. اما چه مدل دفاعی؟ ما مواقعی در دفاع از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی اثرگذاری‌مان کم می‌شود و نتیجه نمی‌گیریم که جناحی، حزبی و باندی به مسئله نگاه می‌کنیم.

این قسمت طلایی عرایض من است: یک وقت هست که در حال دفاع از اسلام و انقلاب هستی و با ارزش‌های انقلاب پیش می‌روی؛ یک وقت هم هست که به گونه‌ای حرف می‌زنی که معلوم است که در آن غلّ و غش است. از چنین دفاعی نباید انتظار نتیجه داشت؛ نباید انتظار داشت که دل‌ها به هم نزدیک شود.

ما هر وقت انقلاب را بر مبنای تحلیل خود انقلاب و با عینک انقلاب نگاه کردیم، نتیجه گرفتیم. بزرگان ما از کل تاریخ جمهوری اسلامی، اصولی، محکم و منطقی دفاع می‌کردند. اینکه بیابیم پنبه‌ی نظام را بزنیم کار سختی نیست؛ برای دیده شدن، چند انتقاد و چند حرف تند بزنیم یا مثلاً «پروموت» بشویم، آفت است. این فقط آفت جریان تبلیغی نیست، آفت رسانه‌ای ماست. امروز هر کسی را که دوست دارد دیده شود، می‌گویند با دو تا فحش و لگد انداختن به نظام، دیده می‌شوی! در حالی که منطق امامین این انقلاب، دفاع صادقانه و با همه نداشته‌ها از نظام جمهوری اسلامی است. همان‌طور که در «جبهه سخت» دفاع می‌کنیم، باید در «جبهه نرم» هم همان‌گونه بایستیم؛ قطعاً نصرت الهی هم شامل حالمان می‌شود.

جنگ طولانی و خطای «عادی‌سازی»

ما به دلایل مختلف در یک جنگ طولانی هستیم. آنچه در چند وقت اخیر تجربه کردیم، در آینده هم به احتمال زیاد تکرار خواهد شد. اما تقلیل دادن این جنگ به چند عملیات نظامی (مثل وعده صادق‌ها)، نادیده گرفتن طراحی دشمن است. ما در همه ابعاد با دشمن درگیریم و باید شرایطمان در تمام این بازه زمانی طولانی، شرایط جنگی باشد.

به خوش‌خیالی افتادن، بی‌تفاوتی پیدا کردن و تصور اینکه «خب دیگر تمام شد و به تنظیمات کارخانه برگردیم»، چه در مسئولین، چه در سیاسیون و چه در عموم مردم، یک خطای ادراکی بسیار بزرگ است. کشور از یک درگیری بزرگ گذر کرده و شرایط سختی را پشت سر می‌گذارد؛ اگر جامعه مسائل را «نرمال» ببیند و عادی‌سازی کند، نمی‌توانیم پاسخگوی نیازهای مردم باشیم. عادی‌سازی کشور و غیرواقعی اداره کردن آن، به همان اندازه خطرناک است که ته‌دل مردم را خالی کردن و ترساندن آن‌ها. ما باید توأمان با «بیم و امید» به صحنه نگاه کنیم.

به جای پرسشگری، اهل «شدن» باشید

ادبیات مواجهه با نسل جوان باید این باشد: جوان عزیز! تو یک وظیفه ذاتی داری و آن ایستادگی بر اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی است. تو باید روی این‌ها بایستی و برای تحقق‌شان قدم برداری.

حسن تهرانی‌مقدم آن روزی که گفت می‌روم توپخانه سپاه را راه می‌اندازم، هیچی نداشت؛ اما اراده کرد و به نتیجه رساند. همه بچه‌های دیگر مثل کاظمی، آشتیانی و تهرانی‌چی، مسیر «شدن»شان در انقلاب اسلامی این بود که ذهن و ایده انقلابی را در حوزه تخصص خود جاری کردند؛ اراده ایجاد کردند و نتیجه گرفتند.

بنابراین:

- **در چرایی نایستید!** اینکه چرا فلان پدافند کار کرد یا نکرد؟ خب، ایده تو برای بهتر شدن پدافند چیست؟

- **در چیستی نایستید!** اینکه چرا پزشک‌های این‌گونه حرف می‌زند یا چرا فلانی آن حرف را گفت؟

بگذارید عملیاتی حرف بزنم. محمدجواد ظریف مطلبی را در نشریه فارن افرز نوشت؛ چه کسی جواب او را داد؟ همه نشستند و گفتند چرا این حرف را می‌زند؟ خب، نظام دیکتاتوری که نیست، یکی یک حرفی زده؛ تو هم قلم به دست بگیر و جواب بده! ما مگر صاحب فکر و بیان کم داریم؟

خیلی خوشحال شدم دیدم وقتی در میانه‌های جنگ، برخی رؤسای دانشگاه‌ها آن بیانیه مفتضحانه را نوشتند (که «به دانشگاه‌های ما حمله نکنید»)، یک تعداد از اساتید ما قلم به دست شدند و هم فلسفی، هم اندیشه‌ای و هم روشی، به آن‌ها حمله کردند و پاسخ دادند. باید جواب داد. سکوت و بی‌تفاوتی غلط است.

جریان سازش چطور به محاق می‌رود؟

ظریف برود، یکی دیگر می‌آید. مگه ما در طول تاریخ جریان سازش را نداشتیم؟ جریان سازش همیشه هست؛ اما چطور به محاق می‌رود؟

۱. احساس شود جریان قوی و مولد فکری در برابرش ایستاده است.

۲. اراده عمومی جامعه طرف آن‌ها نیست.

وقتی این دو باشد، آن‌ها سرشان را در لاک می‌کنند و فرار می‌کنند. مگر در دهه ۶۰ این اتفاق نیفتاد؟ بروید تاریخ سال‌های ۵۹ تا ۶۳ را بخوانید؛ جریان سازش آن قدر منزوی شده بود که در محافل زیرزمینی فعالیت می‌کرد. ما باید آن جریان قوی و مولد باشیم.

تغییر عینک شناختی

اگر با منطق «دفاع از انقلاب اسلامی» به صحنه نگاه کنیم، دیگر مثل ترامپ به عالم نگاه نمی‌کنیم. من در یک جمع دانشجویی بودم؛ یکی از بچه‌ها گفت: «ما اینجا دائماً دروغ می‌گوییم؛ هرچه حرف راست است را ترامپ می‌گوید!» گفتم: «غیر از اینکه ترامپ بعضی حرف‌ها ابتدا گفته (که من هم قبول دارم)، یعنی به نظر تو ترامپ هیچ دروغ دیگری نگفته؟» یک لحظه فکر کرد و گفت: «خیر!»

گفتم: «پس تو یا حرف‌های ترامپ را کامل دنبال نمی‌کنی، یا دوست داری این گونه نگاه کنی!» مگر می‌شود؟ آن آدم، ذاتاً دروغ‌گوست؛ از اول تا آخرش عملیات روانی است. این چه پیش‌فرض غلطی است که در محافل حزب‌اللهی ما رسوخ کرده که «حرف راست را باید از دشمن شنید»؟ ما مگر خودمان کم راست گفته‌ایم؟ همین مسئولین و مقامات ما مگر کم حرف حساب زده‌اند؟ این دقیقاً همان «خطای ادراکی و شناختی» است که داریم اثرش را در سطح جامعه می‌بینیم.

مرزبندی با منطق «خودی و غیرخودی»

شما در جایگاه «انذار» و «افق‌گشایی» هستید. در تاریخ انقلاب، کمتر دوره‌ای داشتیم که این میزان کنش سیاسی در فضای عمومی جامعه وجود داشته باشد. الان همه چیز سیاسی است؛ از هیئت امام حسین (ع) تا کف خیابان. ما در اوج این کنش هستیم و در خط مقدم قرار داریم. برای همین است که می‌گوییم تا پیش‌فرض‌هایمان درست نشود، به وحدت نظر نمی‌رسیم.

باید عینک‌مان را عوض کنیم:

- یک تار موی گندیده کسی که در داخل است و دلش با وطن است، شرف دارد به کل هیکل رئیس‌جمهور آمریکا.
- آن دختر بی‌حجابی که اینجا «مرگ بر اسرائیل» می‌گوید، شرف دارد به امثال مهدی نصیری که در کانادا نشسته و می‌گوید «بزنید».
- شرف دارد به بعضی آقایانی که وقتی امام‌مان شهید شد، حتی یک خط حرف نزدند.

بله، ما در داخل خودمان هم صد تا اشکال داریم و خودمان هم حل‌شان می‌کنیم. شخصی اشتباه کرده؟ نباید اشتباه می‌کرد! اما این فرد «از تن خود من» است؛ پاره‌ی تن من است. این سمت خط است، نه آن سوی خط.

مواجهه با جریان سازش؛ نبرد فکری، نه صرفاً برخورد امنیتی

ما یک جریان سازشکار داریم که اگر رهايش کنیم، حریص و دریده می‌شود. دیدید که چطور به‌راحتی قلم برمی‌دارد و می‌گوید «فرق می‌کند چه کسی رئیس‌جمهور باشد؟» همان آدمی که دو ماه پیش می‌گفت «ما اختیار نداریم». این‌ها مروج واگرایی در کشورند.

آیا راهش این است که دهانشان را خرد کنیم و همه را به زندان بیندازیم؟ اصلاً امکانش هست؟ این‌ها چرا این قدر جسور شده‌اند؟ بخشی‌اش به خاطر ضعف ما در مدیریت فضای عمومی است، اما بخش بزرگ‌ترش به خاطر این است که کم با آن‌ها مواجهه فکری و نظری می‌کنیم. ما در محافل خودمان، کمتر از این زوایا حرف می‌زنیم. باید با آن‌ها مباحثه کرد؛ باید نوشت؛ باید پاسخ داد. سکوت، یعنی میدان دادن به جریان سازش.

وظیفه دانشجوی؛ مؤذن بیدار

در آخر عرضم این است: هر کلامی از زبان من یا شما که جریان اصیل انقلابی را در کف خیابان، دانشگاه یا تشکل دانشجویی دچار تردید کند، یا احساس «عقب‌نشینی» به آن‌ها بدهد، قطعاً طراح دشمن است.

یک اشتباه راهبردی وجود دارد که حد «مصلحت» و «آرمان‌گرایی» را نمی‌دانیم. وظیفه تشکل دانشجویی، فریاد زدن آرمان‌خواهی است. حق توهین ندارید، حق ابتذال ندارید، حق قضاوت غیرعادلانه هم ندارید؛ چون در جایگاه قاضی نشست‌اید. اما حق مطالبه‌گری دارید. حق دارید اصول و ارزش‌های انقلاب را وسط بگذارید و رفتارهای مقامات را با آن تطبیق دهید.

شهید بهشتی (ره) گفت: «دانشجو مؤذن جامعه است؛ اگر خواب بماند، نماز یک امت قضا می‌شود.» اگر ما این بچه‌ها را «نرمال» کنیم، یعنی داریم موتور انقلاب را دودستی خاموش می‌کنیم. آقا بارها تذکر دادند: «مصدق‌گرایی نکنید، وارد پرونده‌های قضایی نشوید، اما بی‌تفاوت نباشید!»

هر بار که آقا را می‌دیدیم، اولین انگیزه‌ای که می‌گرفتیم همین بود: «من نباید بی‌تفاوت باشم.»

«بی‌تفاوت نبودن»، منطق کنش انقلابی و رمز «ایران قوی»

وجه تمایز یک بچه‌مسلمان اهل اسلام فردی و مناسکی، با یک بچه‌مسلمان معتقد، مجری احکام شرع و مطالبه‌گر ارزش‌های اسلامی و انقلابی، در این است که بی‌تفاوت نیست.

ریشه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، ریشه‌ی تذکر، ریشه‌ی اصلاح کشور و همه‌ی این‌ها، در همین «عدم بی‌تفاوتی» است.

بچه‌های ما باید نسبت به این صحنه فعال باشند. دانشگاه باید فعال باشد. مکرر در جلسات مختلف از ما سؤال می‌کردند و می‌گفتند: «نظر شما چیست؟» من می‌گفتم: «شما نظرتان را بگویید.» اگر کسی گفت «من مخالفم»، اشکالی ندارد؛ بگو مخالفم. اما:

- نگو چون من مخالفم، پس حتماً باید مخالفت کنم؛

- و نگو چون کسی مخالف من است، پس خائن است.

قضاوت نکن. جای رهبری ننشین.

همان طور که یک چهره سیاسی یا یک مسئول جمهوری اسلامی نباید جای یک تشکل بنشیند، یک تشکل هم نباید جای مسئول بنشیند.

ما خیلی سریع داوری می‌کنیم. خیلی سریع نسخه می‌پیچیم. در حالی که باید حتی یک درصد هم احتمال بدهیم که شاید طرف مقابل درست می‌گوید. تو حرفت را زدی، به وظیفه‌ی شرعی‌ات هم عمل کردی؛ اما حق مطلب را باید کامل ادا کنی. اینکه یک نکته‌ای بگویی و بعد بگویی «خب من که گفتم دیگر»، کافی نیست. ظرفیت تو خیلی بیشتر از این حرف‌هاست. ظرفیت دانشگاه خیلی بیشتر از این حرف‌هاست.

واقعیت این است که ما حق مطلب را درخصوص **گفتمانی کردن اندیشه‌های امام راحل، امام شهیدمان و رهبر معظم انقلاب اسلامی** ادا نمی‌کنیم.

دانشگاه؛ صحنه‌ساز تاریخ انقلاب

تاریخ انقلاب را نگاه کنید؛ در برخی مقاطع، این دانشگاه بوده که صحنه را عوض کرده و مسیر را تغییر داده است.

ما کار می‌کنیم، بیکار نیستیم، تنبل نیستیم؛ اما کارها را به «رویه» تبدیل نمی‌کنیم.

خیلی از دانشجویها، خیلی از تشکله‌ها، خیلی از بچه‌های هیئت، از شما مشورت می‌گیرند. **بچه‌ها را سرد نکنید.**

اگر نکته‌ای دارید، بگویید. اگر حرفی دارید، بزنید. اما:

- ادب را رعایت کنید،

- جای رهبری ننشینید،

- و انتظار نداشته باشید که حرف شما حتماً همان لحظه محقق شود.

با این حال، من یقین دارم اگر شما فکر خودتان را به فکر عمومی جامعه تبدیل کنید، و فکر عمومی دانشگاه را به گفتمان عمومی کشور بدل سازید، نتیجه همان چیزی خواهد شد که شما می‌خواهید.

اما اگر این کار را نکنید، روزبه‌روز کوچک‌تر می‌شوید، آب می‌روید و از اثرگذاری می‌افتید.

پس کاری که بر دوش ماست، **بسیار خاص و مهم** است.

تفاوت بچه‌انقلابی با انسان سکولار

ما باید روشن کنیم که اصول و ارزش‌هایی داریم. وجه تفاوت یک بچه‌انقلابی با یک آدم سکولار، لائیک یا لیبرال این است که من مسلمانم، باور دارم، با اصول به صحنه نگاه می‌کنم و اجازه ندارم هر حرفی را بزنم و هر روشی را به کار بگیرم.

اگر بنا باشد هر روشی را مجاز بدانم، چه فرقی میان من و مجاهدین خلق باقی می‌ماند؟ آن‌ها می‌گفتند باورهای ما اسلامی است، اما در میدان باید مائوئیستی و سوسیالیستی رفتار کنیم. ما حق چنین کاری نداریم. بزرگان دین جلوی ما را گرفته‌اند. ما باید:

- درست حرف بزنیم،

- منطقی حرف بزنیم،

- و درعین حال انقلابی و آرمانی بایستیم.

گفتمان انقلاب؛ صرفاً شعار نیست، «فعلیت» و «روش» دارد

این گفتمان فقط یک حرف نیست.

این گفتمان فعلیت دارد، روش دارد و تخصص می‌خواهد.

من جمع همه‌ی این حرف‌ها را در یک «مانیفست» دیده‌ام و به شما هم توصیه می‌کنم حتماً آن را بخوانید:

پیام حضرت آقا برای چهلمین شهدای جنگ دوازده‌روزه.

به نظر من این پیام، شبیه وصیت‌نامه است. این پیام برای مصرف عمومی و سطحی نیست؛ برای کسانی است که اهل کنشگری‌اند، اهل فعلیت‌اند، جزو حلقه‌های میانی‌اند و اهل فکرند.

آقا آنجا اصل مطلب را می‌گوید:

- چه وظایفی داریم،
- چه کارهایی باید بکنیم،
- و چه کنش‌هایی باید در دانشگاه، حوزه، مسجد و تکیه انجام دهیم.

و در دل این پیام، یک کلیدواژه می‌سازد:

«ایران قوی»

اگر امروز در بعضی جاها نمی‌توانیم حرف خودمان را جلو ببریم، به این دلیل است که آن‌طور که باید، قوی نیستیم و اگر جایی توانسته‌ایم به نتیجه برسیم، قطعاً به خاطر **قوی بودن** ما بوده است. رمز موفقیت ما در جبهه نبرد در برابر دشمن هم همین بوده: **قوی بودیم**. اگر قوی نبودیم، به هیچ جا نمی‌رسیدیم.

یک نمونه عینی: مسئله‌ی محاصره و واقعیت جنگ پهبادی

اجازه بدهید کمی ملموس‌تر و فنی‌تر صحبت کنیم.

در بحث آغاز آتش‌بس، دو سؤال جدی روی میز هر دو طرف بود: هم روی میز ما، هم روی میز طرف آمریکایی. هرچه جلوتر رفتند، دیدند برای این دو سؤال، راه‌حل روشنی ندارند. اینی که عرض می‌کنم، بحث صرفاً سیاسی نیست؛ اینجا **بخش فنی** نظر داده، نه صرفاً تحلیل‌گر سیاسی.

یکی از سؤال‌ها این بود:

محاصره چگونه باید شکسته شود؟

این سؤال را از چه کسانی می‌پرسند؟ از همان‌هایی که باید محاصره را بشکنند.

گفتند محاصره یک شعاعی دارد. تا یک حدی می‌شود با آن مقابله کرد، تا یک شعاعی می‌شود عملیات انجام داد، اما از یک جایی به بعد دیگر کار بسیار سخت می‌شود. وقتی شعاع محاصره به حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ کیلومتر برسد، عملاً از آب‌های سرزمینی و محدوده‌های متعارف عبور کرده‌ای و محاصره در مقصد شکل گرفته است.

در برخی از الگوهای نظامی خودمان، سال‌ها روی سناریوها کار کرده بودیم و برای خیلی چیزها راه‌حل درآورده بودیم؛ اما آن‌طور که باید و شاید درباره‌ی **رفع محاصره** فکر نکرده بودیم. در حوزه نیروهای مسلح، مسئله که ایجاد شود، برایش جواب و راه‌حل بیرون می‌آورند؛ این منطقی کار است.

تجربه جنگ ۱۲ روزه: ضربه اصلی از پهبادها بود

در جنگ ۱۲ روزه، آنچه بیش از همه به ما ضربه زد، **پهبادها** بودند.

خیلی‌ها تصور می‌کردند جنگنده‌ها مدام آسمان را پر کرده‌اند و بمباران می‌کنند؛ در حالی که ورود جنگنده‌ها به آسمان ما آن‌قدر زیاد نبود.

بخش زیادی از پدافندهای ما را پهپادها زدند. بخش زیادی از آسیب‌هایی که شهرهای ما خوردند، از پهپادها بود.

چرا؟ چون پهپاد: کم‌هزینه است، تداوم پروازی دارد، و به این راحتی هم شناسایی نمی‌شود.

همان‌جا این تبدیل به یک مسئله جدی شد.

حدود ۴۸ ساعت، یکی از شهرهای موشکی ما در تبریز زیر ضربات بی‌امان پهپادهای اسرائیلی بود. بچه‌ها عملاً نمی‌توانستند تکان بخورند. شهید زیاد دادیم و خسارت هم واقعاً بالا بود. در جنگ ۴۰ روزه هم بیشترین میزان بمباران‌ها باز از جنس **پهپادی** بود. یعنی نفوذ پهپادی و کروز، هم در جنگ ۱۲ روزه بسیار بالا بود، هم در جنگ ۴۰ روزه.

«ایران قوی»؛ از بازسازی توان رزمی تا تاب‌آوری اجتماعی

بعد از جنگ ۱۲ روزه، به یک جمع‌بندی روشن رسیدیم: «**باید این حوزه را تقویت کنیم**».

در حوزه پدافندی، سامانه‌های مجید به‌صورت پایلوت استفاده شدند و نتایج خوبی دادند؛ بنابراین تکثیر شدند. سامانه ۳۵۹ نیز تکثیر شد. در حوزه مقابله با کروز و پهپاد، سامانه‌های پدافندی پسیو را فعال کردیم؛ رادارهای پسیو، سیستم‌های هدایت مبتنی بر تشخیص تصویری و سامانه‌هایی مثل نجم و امثال آن‌ها را وارد مدار کردیم و روی این بخش تمرکز جدی گذاشتیم.

در واقع، در کمتر از چند ماه، یک پوست‌اندازی جدی در این حوزه اتفاق افتاد. نتیجه چه شد؟ در جنگ ۴۰ روزه، تعداد قابل توجهی پهپاد زده شد. این یعنی آن تغییرات اثر گذاشته است.

در ۱۲ روز، یک اتفاقی افتاد. اگر در ۴۰ روز، همان مسیر دوباره تکرار شود و تو رشد نکرده باشی، آن‌وقت باید از تو پرسید: در این مدت چه کردی؟

در جنگ ۱۲ روزه، حجم آفند ما قابل توجه بود. موشک‌ها نیز نقطه‌زن بودند؛ اما در شناسایی اهداف مشکل داشتیم. اما در جنگ ۴۰ روزه چه شد؟ خیلی دقیق‌تر زدیم.

تازه در جنگ ۴۰ روزه، ما به **اشراف ماهواره‌ای** هم رسیده بودیم. گزارش *Washington Post* را ببینید؛ مفصل به این موضوع اشاره کرده است. *Wall Street Journal* و *New York Times* هم همین‌طور.

حتی اولین تصاویر اصابت به پایگاه‌های آمریکایی را خود آمریکا منتشر نکرد؛ ما منتشر کردیم. در واقع، خود گزارش‌های آمریکایی هم در مواردی بر پایه تصاویری تنظیم شد که ایران در اختیار داشت.

ایران به اشراف ماهواره‌ای رسیده است. ابتدا آمریکایی‌ها گفتند این تصاویر را چین و روسیه داده‌اند؛ بعد که دیدند ماجرا پیچیده‌تر از این حرف‌هاست، سراغ محدودسازی سرویس‌های فروش تصاویر ماهواره‌ای رفتند و برخی بسترها را بستند تا به ایران فروش نداشته باشند. اما باز هم دیدند ایران تصاویر منتشر می‌کند. یعنی ایران کارهایی کرده است.

وقتی قدم‌به‌قدم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در مسیری که جلو می‌رویم، **تحولات واقعی** در حال رخ دادن است.

تجربه نبرد ۱۲ ساعته؛ پدافند ایران تقویت شده است

در نبرد ۱۲ ساعته، چه اتفاقی افتاد؟

هیچ هواپیمای جنگنده‌ای وارد آسمان ایران نشد. تمام پرتاب‌ها از بیرون انجام شد؛ یا موشک‌های کروز مثل تاماهاک شلیک شد، یا از پهپادها استفاده کردند.

یک نمونه را عرض می‌کنم:

در استان بوشهر، در منطقه عسلویه و بندر کنگان، غیر از یک اصابت که در ارتفاعات رخ داد، هشت پرتاب به سمت پتروشیمی‌های ما انجام شد. تقریباً همه این هشت مورد را بچه‌های پدافند ما زدند.

بعد از ۴۰ روز، وقتی گفتیم سازمان رزم ایران را تکانده‌ایم، واقعاً نرخ و کیفیت پدافند ما تقویت شده بود.

در منطقه «کوه مبارک» هم تقریباً همین تعداد هدف را زدیم. کوه مبارک منطقه‌ای بسیار راهبردی در حوالی بندر جاسک و ورودی تنگه هرمز است؛ تحت اشراف مستقیم ارتش آمریکا است و تقریباً هیچ فاصله‌ای با آب‌های آزاد ندارد. با این حال، آنجا هم توانستیم بزنیم و این اتفاق افتاد.

از آن طرف، همه شهرهای موشکی‌ای را که دشمن ادعا می‌کرد «با خاک یکسان کرده»، ما از همان‌ها موشک به سمت سرزمین‌های اشغالی شلیک کردیم.

این یک پیام روشن داشت: وضعیت موشکی ما فعال است.

منطق «ایران قوی»؛ روایتِ رشد، نه تکرارِ ضعف

منطق «ایران قوی» را اینجا می‌شود دید.

منطق ایرانِ قوی این نیست که مدام بگوید: «ای بابا، پدافندمان ضعیف است»، «باز هم ضعیف است»، «هیچ کاری نمی‌شود کرد.»

نه؛

منطق ایرانِ قوی می‌گوید: «پدافند من قوی‌تر شده»، «مواجهه من قوی‌تر شده»، و من توانسته‌ام ۴۰ روز در برابر دو ارتش مسلط به سلاح هسته‌ای بایستم.

همین گزاره به‌تنهایی، معانی و مفاهیم بسیار بزرگی در خود دارد.

ایران قوی فقط نیروهای مسلح نیست

منطق ایرانِ قوی فقط در ارتش و سپاه خلاصه نمی‌شود. تاب‌آوری اجتماعی، تاب‌آوری سیاسی و تاب‌آوری اقتصادی هم جزئی از همین منطق‌اند.

ممکن است مردم در یک جنگ در این سطح، همراهی حداکثری نشان دهند؛ اما اگر آن جنگ منجر به قطع برق طولانی‌مدت شود، بخشی از همین جامعه ممکن است دیگر آن تاب‌آوری را نداشته باشد.

مردم با هم یکسان نیستند. یک عده می‌گویند: «ما ۱۲ ساعت خاموشی را هم نمی‌توانیم تحمل کنیم.» یک عده هم می‌گویند: «تحمل می‌کنیم.»

ارتقای تاب‌آوری مردم در جنگ بعدی

سؤال این است: چه کنیم که جامعه آماده باشد در شرایط سخت‌تر هم بایستد و پشت نیروهای مسلحش محکم‌تر بایستد؟

دغدغه اصلی: آیا جامعه آمادگی یک نبرد طولانی را دارد؟

رحمت و رضوان الهی نصیب شهید عزیز، سپهبد باقری. در جلسه‌ای که در قرارگاه خاتم‌الانبیاء برگزار شد - و من خودم شخصاً در آن جلسه بودم - ایشان گفت:

«ما برای جنگیدن با آمریکا و اسرائیل تا ۱۰ سال آمادگی داریم.»

یعنی: می‌خوریم، می‌زنیم، هزار اتفاق می‌افتد، اما از حیث نظامی، تا ۱۰ سال می‌توانیم بجنگیم.

اما بلافاصله سؤال مهم‌تری را مطرح کرد:

آیا جامعه ما هم آمادگی دارد ۱۰ سال با ما همراهی کند؟

یک ماه بشود دو ماه، دو ماه بشود سه ماه، سه ماه بشود چهار ماه، و همین طور جلو برویم؛ در حالی که زیرساخت‌ها هم هدف قرار بگیرند. مردم ایران، مردم باتاب‌آوری‌اند؛ اما آیا:

- فرهنگ آموزشی ما در مدرسه بر این اساس پیش رفته؟
 - نحوه مواجهه ما با مردم متناسب با این شرایط بوده؟
 - خط رفاه‌طلبی‌ای که در جامعه شکل گرفته، قابل چشم‌پوشی است؟
 - نظام آموزش و پرورش ما برای چنین وضعیتی تربیت کرده؟
 - منطق صدا و سیما با این وضعیت جنگی هست؟
- اگر جنگ است، پس باید منطق جنگ را فهمید. اگر جنگ ۱۰ سال هم طول بکشد، باید بتوانیم بجنگیم و مردم هم باید به یک فهم عمومی برسند که: برای استقلال و آینده کشور، حاضر به هزینه دادن هستند.

این باید به **گفتمان عمومی کشور** تبدیل شود.

از نفی تجاوز تا تعمیق گفتمان مقاومت

نفی تجاوز، به‌خودی‌خود ارزشمند است؛ اما کافی نیست. اینکه فقط بگوییم «تجاوز بد است»، یک لایه از ماجراست. آنچه باید تکثیر و تعمیق شود، **گفتمان مقاومت** است. البته تا همین‌جا هم باید به ملت ایران نمره بسیار خوبی داد.

اما از زاویه‌ای که الآن با هم درباره‌اش حرف می‌زنیم، «ایران قوی» فقط در نیروهای مسلح معنا پیدا نمی‌کند؛ در همه ساخت‌ها معنا دارد.

باید:

- ضعف‌هایمان شناسایی شود،
- در نبرد بعدی تعداد ضعف‌ها کمتر باشد،
- نقاط قوت بیشتر شود،
- تهدیدها به حداقل برسد،
- و فرصت‌ها به حداکثر برسد.

این‌ها همان «مغزافزار» نسل جوان است که باید روی آن کار کرد. اصل مطلب همین‌هاست.

فراتر از خبرِ روز: اصل ماجرا در تصمیم‌سازی جمهوری اسلامی

ببینید، یک مذاکره انجام می‌شود؛ ممکن است شکست بخورد یا نخورد؛ تمام می‌شود و می‌گذرد؛ صد بار از این اتفاق‌ها افتاده و باز هم می‌افتد و می‌گذرد.

اما آن چیزی که اصل مطلب است و کمتر به آن توجه می‌شود، همین مسائل زیربنایی است.

در مورد خط مذاکرات هم چند سؤال جدی وجود دارد؛ اما ناظر به یک واقعیت مهم:

ما در جمهوری اسلامی داریم تصمیم می‌گیریم و جمهوری اسلامی، همین آدم‌هایی است که می‌بینید. همین نهادها، همین مسئولان، همین مقدرات.

دولتی که پایگاه رأی‌اش مشخص است، مجلسی که دامنه‌اش معلوم است، قوه مجریه، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتش جمهوری اسلامی، و مجموع ظرفیت‌های واقعی نظام.

جمهوری اسلامی متکی به یک فرد و یک تصمیم شخصی منفرد نیست.

تصمیم در جمهوری اسلامی درون یک مجموعه، با ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و اقتضائات واقعی گرفته می‌شود.

مردم، ساختار تصمیم‌گیری و نقش اراده عمومی در صحنه حکمرانی

در گذشته، وقتی درباره ظرفیت مردم، مردم‌سالاری در چارچوب ولایت فقیه و نقش مردم در تحقق اراده ولی فقیه صحبت می‌کردیم، بحث‌ها کاملاً فنی بود. این پرسش اساسی وجود داشت که در جمهوری اسلامی، با ساختار مشخص قانون اساسی، قدرت رهبری در چه سطحی تعریف می‌شود؟

این قدرت، هر مقدار که باشد - ۷ درصد، ۱۰ درصد، ۲۰ درصد یا بیشتر - یک قدرت مؤثر است؛ اما این قدرت زمانی نتیجه‌بخش می‌شود که بر «اراده عمومی» قرار بگیرد. همان حقیقتی که در تاریخ سیاسی اسلام نیز دیده می‌شود: امام بسیار اثرگذار است، اما اگر امتی همراه او نباشد، نتیجه محقق نمی‌شود. در مدل حکمرانی جمهوری اسلامی، بخشی از این اراده عمومی از طریق صندوق رأی شکل می‌گیرد. رئیس‌جمهور - با همه ضعف‌ها و اشکالات ممکن - با رأی مستقیم مردم در رأس قوه مجریه قرار می‌گیرد و نماد جمهوریت است.

از این جهت، اینکه توقع داشته باشیم رهبری همیشه مانند یک «ابرقهرمان» در برابر بخش‌هایی از ساختار جمهوری اسلامی یا نهادهای ناشی از رأی مردم بایستد، نوعی بی‌عدالتی نسبت به جایگاه رهبری است. رهبری اصول و چارچوب‌های مشخصی دارد؛ و طبیعتاً باید «علی‌الاصول» رفتار کند.

امام خمینی(ره) نیز در دوران رهبری خود، بر اساس اصول صحنه را می‌دید و مردم مبعوث‌شده را کنار خود قرار می‌داد. رهبری امروز نیز همین مسیر را با هوشمندی دنبال می‌کند.

رأی مردم؛ تأثیر فراتر از یک توافق سیاسی

اکنون در برابر چشم ما، اثر رأی مردم در یک صحنه واقعی و عینی دیده می‌شود.

برخی دوستان در زمان برجام می‌گفتند: «برجام یک انتخاب است، یک تصمیم است.» اما مسئله فقط یک توافق یا دو توافق نیست. نقش مردم در جمهوری اسلامی محدود به دو تصمیم سیاسی نیست؛ حتی در میدان جنگ هم اثر مستقیم دارد.

اگر این را درک کنیم، دیگر به انتخابات ریاست‌جمهوری به‌عنوان یک پروژه دو هفته‌ای نگاه نمی‌کنیم.

هر کاری که از امروز انجام می‌شود، باید طوری برنامه‌ریزی شود که خروجی‌اش در چهار سال آینده، رأی و انتخاب آگاهانه مردم باشد. این همان حرف‌های ابتدایی خودمان است.

حالا که این مسئله جلو چشم ماست، سؤال این است: چه باید کرد؟ عزل کنیم؟ دوباره انتخابات برگزار کنیم؟ دوگانه «جنگ/صلح» بسازیم در حالی که مقابل دشمنی مثل آمریکا هستیم؟

دیروز مسئول جمهوری اسلامی یک سخن گفت؛ واکنش را دیدید؟

ترامپ در لحظه صحنه سیاسی ایران را رصد می‌کند.

در یدیعوت آهارانوت، رونن برگمن به نقل از دیوید بارنا (رئیس موساد) نوشته است که وقتی حوادث دی‌ماه در ایران رخ داد، عملیات اسرائیل از تابستان منتقل شد به زمستان. یعنی وضعیت داخلی ایران «اثر مستقیم» روی رفتار دشمن دارد.

بنابراین «انسجام داخلی» [همگرایی ملی، کاهش اختلافات، تقویت وحدت درونی] اهمیت جدی دارد.

حال اگر فرض کنیم رئیس‌جمهور استعفا بدهد یا مجلس ورود کند و انتخاباتی جدید برگزار شود، باید حواسمان باشد که ممکن است دوگانه «جنگ/صلح» غلطی شکل بگیرد.

اگر در چنین دوگانه‌ای، سمت «صلح» رأی بیاورد - در حالی که همه می‌دانند ما طالب صلحیم - اما معنای این دوگانه غلط، این است که:

- یک طرف، هوادار جنگ معرفی می‌شود،

- طرف دیگر، هوادار صلح.

و در نقطه‌ای که دقیقاً مقابل آمریکا ایستاده‌ای، چنین پیام غلطی به بیرون منتقل می‌شود.

در چنین شرایطی، گفته شد: با همین دولت فعلی، در برابر آمریکا جنگیدن، شرف دارد بر اینکه وارد فازی شویم که پیام ضعف از جامعه به بیرون منتقل شود.

تجربه‌پذیری مردم؛ شرط لازم برای بلوغ سیاسی

در جمهوری اسلامی، تا جایی که ممکن است، امور باید با اصول و ارزش‌ها پیش برود؛ اما در برخی موارد نظام تن می‌دهد تا مردم بتوانند تجربه کنند.

«فاعتبروا یا اولی الابصار» یعنی بخشی از فهم، در مقام عمل حاصل می‌شود.

اگر مردم ایران ۹ و ۱۰ اسفند را نمی‌دیدند، بسیاری از فهم‌هایی که در این ۴۰ روز ایجاد شد، شکل نمی‌گرفت. هر تجربه‌ای، می‌تواند هزینه‌های سنگینی داشته باشد. امام خمینی در «عبرت‌های عاشورا» همین نکته را صریح بیان می‌کند. در نظام اسلامی هم ممکن است فاصله بین حکومت نبوی و انحراف، بسیار کوتاه شود.

اصل راهبردی؛ بی‌اعتمادی حداکثری به دشمن، نقد منصفانه درونی

در تحلیل خط مذاکرات و روند کلی مسائل، یک اصل مهم وجود دارد:

بی‌اعتمادی حداکثری به دشمن، همراه با نقد منصفانه درونی.

- انتقاد به مذاکرات باید مطرح شود؛ اما **اتهام‌زنی، قضاوت عجولانه و تخریب** پذیرفته نیست؛

- اگر در مسئله‌ای علم داریم، باید با علم حرف بزنیم؛ اگر نداریم، باید تا حدی اعتماد کنیم.

از منظر کارشناسی، نگاه به مذاکرات باید واقع‌بینانه باشد. این مذاکرات یک **بُعد سیاسی** دارد و نه بیشتر. نباید برای آن وزن بیش از حد قائل شد. پرسش این است:

- آیا آمریکا به تعهدات خود عمل می‌کند؟ احتمالاً خیر.

- آیا جمهوری اسلامی تا انتهای توافق می‌ایستد؟ احتمالاً خیر.

این جمع‌بندی بر اساس تحلیل کارشناسی است.

افق کلان، صبر راهبردی و منطق پیشروی در انقلاب اسلامی

صحنه‌ای که امروز با آن مواجهیم، صحنه‌ای متفاوت و پیچیده است.

این پرسش مطرح می‌شود که چرا به این بیانیه سیاسی تن داده شد و چرا این مسیر دنبال شد؟

پاسخ این است که بخشی از آن، به اراده‌ای برمی‌گردد که در دولت‌ها و دستگاه‌های اجرایی وجود دارد؛ اما بخش دیگری از آن، ناظر به **فرصت‌هایی** است که می‌تواند برای کشور ایجاد شود.

ممکن است این مسیر، فرصتی برای بازآرایی درونی، تقویت کشور، حل بخشی از مسائل اقتصادی، ترمیم و تکمیل ذخایر راهبردی، و آمادگی برای نبردهای بعدی فراهم کند.

از این زاویه، برخی جریان‌های داخلی که خود را ذیل پایگاه فکری و نظری جریان واگرا تعریف نمی‌کنند، به این صحنه به چشم یک **فرصت تاکتیکی** نگاه می‌کنند.

احتمال توافق؛ اندک، اما بدون عقب‌نشینی از داشته‌ها

اگر بخواهیم احتمال رسیدن به یک توافق واقعی را برآورد کنیم، این احتمال بسیار پایین است؛ کمتر از ۱۰ درصد، و حتی نزدیک‌تر به ۵ درصد.

البته اگر در چنین توافقی بتوانیم حرف خودمان را به طرف مقابل تحمیل کنیم، این به نفع همه خواهد بود و برای دیپلماسی انقلابی یک دستاورد محسوب می‌شود.

اما اگر چنین اتفاقی نیفتد، آیا این مسیر به معنای امضا و تسلیم است؟

برداشت مطرح‌شده این است که **جمهوری اسلامی ایران عقب‌نشینی نخواهد کرد.**

جمهوری اسلامی آنچه را که دشمن در میدان جنگ نتوانسته از او بگیرد، در میز مذاکره و توافق واگذار نخواهد کرد.

صبر راهبردی؛ رمز پیشروی جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی ایران، صبر راهبردی و عمق نگاه استراتژیک دارد.

صحنه را صرفاً در بزنگاه‌های کوتاه‌مدت سیاسی، مانند انتخابات و فراز و فرودهای مقطعی، نمی‌بیند.

برخلاف بسیاری از قدرت‌ها که نگاهشان کوتاه‌برد و لحظه‌ای است، جمهوری اسلامی افق‌های بلندتر را دنبال می‌کند.

رمز موفقیت جمهوری اسلامی در: برنامه هسته‌ای، برنامه منطقه‌ای، و پیگیری مسائل مربوط به جریان نهضت‌ها، در همین **تمرکز، استمرار و صبر راهبردی** نهفته بوده است.

اگر چهار دهه گذشته را با همه فراز و فرودهایش کنار هم بگذاریم، تصویر کلی این است که: دشمن منزوی‌تر، ضعیف‌تر، و عقب‌تر رفته است؛ و در مقابل، ما جلوتر آمده‌ایم، و جریان ما قدرتمندتر شده است.

خطر نگاه لحظه‌ای و احساسی

نگاه لحظه‌ای و احساسی به تحولات، یکی از خطاهای مهم در تحلیل صحنه است.

مثلاً اینکه بپرسیم:

- «چرا عراق نیامد؟»
- «چرا فلان جبهه وارد نشد؟»
- «اگر فلان اتفاق می‌افتاد، کار تمام می‌شد.»

این نوع نگاه، با منطق کلان نهضت سازگار نیست. در این منطق، صحنه فقط با شاخص‌های کوتاه‌مدت و لحظه‌ای سنجیده نمی‌شود.

افق‌ها بلند است و عرصه، بسیار بزرگ‌تر از یک تحلیل مقطعی.

در این چارچوب، گفته می‌شود:

این جریان، جریانی است که در آن عقب‌گرد وجود ندارد.

استمرار راه، فراتر از اشخاص

برای کسی که در میدان سیاسی می‌نویسد، تحلیل می‌کند و درگیر این عرصه است، این معنا از راه‌های مختلف اثبات شده است:

- با شهادت امام،
- با حضور مردم در میدان،
- با حفظ انقلاب و نظام به‌دست مردم،
- و با استمرار رهبری و هدایت صحنه.

بنابراین این جریان، جریانی است **فرا تر از اشخاص و نام‌ها**.

به افراد وابسته نیست، هرچند افراد بزرگ و اثرگذار در آن نقش دارند.

نمونه روشن آن، ماجرای شهادت سید حسن نصرالله است. در آن مقطع، خیلی‌ها گفتند که با شهادت او، کار حزب‌الله تمام شده است؛ اما چنین نشد.

امروز هم آنچه از حزب‌الله دیده می‌شود، نشان می‌دهد که مقاومت، متوقف نشده و حتی در برخی ابعاد، شکل نبرد و ایستادگی‌اش کم‌نظیر است.

همین منطق درباره حماس، جریان مقاومت در عراق، سوریه و دیگر بخش‌های این جبهه نیز مطرح می‌شود: اراده مقاومت پایان‌پذیر نیست.

بن‌بست دشمن؛ از مسئله محاصره تا ناتوانی در باز کردن گره‌ها

در ادامه همان بحث فنی پیشین، دو سؤال اصلی وجود داشت که پاسخ روشنی برای آن‌ها پیدا نمی‌شد.

یکی از آن‌ها مسئله **رفع محاصره** بود.

هرچه فکر شد، روشن شد که شکستن محاصره به این سادگی نیست.

اما این فقط مسئله ما نبود.

طرف مقابل، به‌ویژه آمریکا نیز با یک پرسش مشابه مواجه شد: چگونه باید تنگه را باز کند؟

و برای این پرسش هم به راه‌حل روشنی نرسید.

اگر امروز آمریکا، با همه ادعای ابرقدرتی، ناچار شده در برابر ایران بنشیند و سخن بگوید، نشانه آن است که خودش نیز با بن‌بست‌هایی روشن روبه‌رو شده است.

با وجود خطاها، افق نهایی را باید دید

ممکن است گفته شود:

- این اقدام زود بود،
- آن تصمیم دیر بود،
- در خط آتش‌بس اشتباه شد،
- یا در این فرایند اشکالاتی وجود داشت.

بله، خطاها و اشکالات وجود داشته و باید هم دیده شود. تذکرها نیز در جای خود محفوظ است. اما اگر صحنه را با «جریان عمومی»، «اراده عمومی» و

«حرکت عمومی» ببینیم، جمع‌بندی این است که پایان این مسیر، «**پیروزی**» است.

یک امتحان بزرگ برای جامعه و حاکمیت

اتفاقی که امروز در حال رخ دادن است، از یک سو یک امتحان بزرگ برای مردم است، و از سوی دیگر، امتحانی بزرگ برای مقامات سیاسی جمهوری اسلامی. این وضعیت، یک «بزنگاه طلایی» نیز هست؛

بزنگاهی که شاید باعث شود آن بعثت و بیداری عمومی‌ای که در ملت ایران شکل گرفته، آثار خود را در عرصه حکمرانی نیز نشان دهد؛ در دولت، در مجلس، و در سایر سطوح تصمیم‌گیری.

از این منظر، باید از جریان‌های وصله‌دار، برچسب‌زن و تفرقه‌ساز فاصله گرفت.

دفاع از جمهوری اسلامی با منطق امام

منطق دفاع از جمهوری اسلامی، باید «منطق امام» باشد. در این منطق، ممکن است در اصل یک مسیر، مخالفتی وجود داشته باشد؛ اما در عین حال، صحنه با ملت دیده می‌شود و مسیر طی می‌شود تا نتیجه روشن شود.

در این چارچوب، وقتی نظام با وجود مخالفت‌ها و انتقادات، به مسئولان خود، کارگزاران خود، و قول و قرارهای خود پایبند می‌ماند، در واقع بهانه به دست کسی نمی‌دهد. این شیوه، همزمان هم انتقاد را حفظ می‌کند، هم انسجام را.

صبر، هوشیاری و گفت‌وگو؛ الزامات پیشروی

آنچه در این مقطع لازم است: صبر، هوشیاری، توجه، ایستادگی بر اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی، تبیین این اصول، و گفت‌وگو سازی حول ارزش‌های انقلاب اسلامی است. بر اساس این نگاه، چشم‌انداز آینده روشن دیده می‌شود.

تجربه‌ای که اکنون در حال شکل‌گیری است، در افق کلان انقلاب اسلامی، به احتمال زیاد دستاوردهایی بیش از هزینه‌هایش خواهد داشت.

جمع‌بندی پایانی: مسئولیت‌پذیری و فعلیت در دانشگاه

در پایان، تأکید بر یک اصل روشی و تربیتی است:

در مواجهه با دانشجویان و نیروهای فعال انقلابی، اصل مسئولیت‌پذیری و فعلیت‌بخش‌ها یک اصل کلیدی است.

ما قرار نیست خودمان همه مسائل را حل کنیم و قرار نیست همیشه پیشران مستقیم باشیم.

اما باید:

- هدایت‌گر باشیم،
- توان‌بخش‌ها را تقویت کنیم،
- و آن‌ها را برای حضور فعال، مسئولانه و مؤثر در صحنه آماده کنیم.